۷۱

مجله فکاهی

ملانصرالدین

سال ششم
شماره یازدهم



فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.











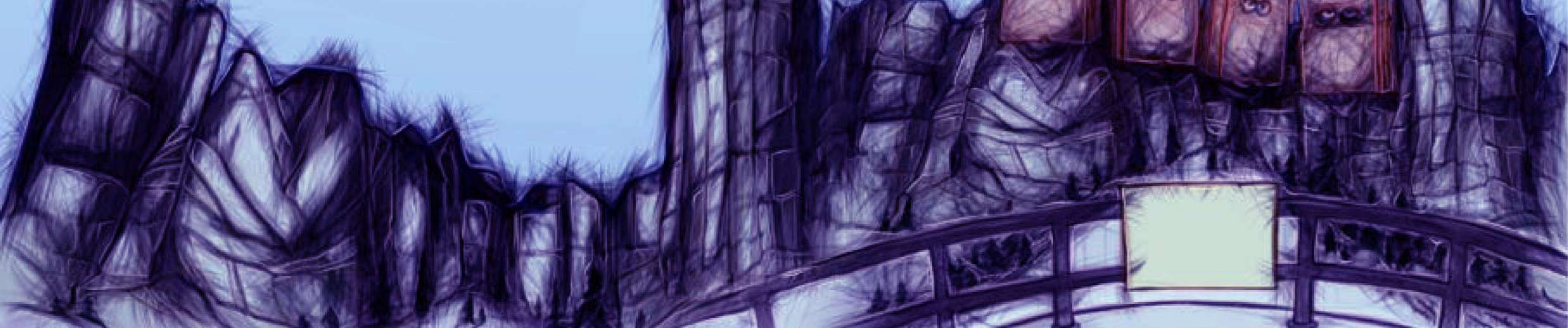












دو کلوم حرف چیز

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر

چند سال پیش، فک کنم دورهٔ پرویز مشرف بود که پاکستان آخرین آزمایش اتمیش رو انجام داد. ملت پاکستان ریختن توو خیابون که «اللـه اکبر..!»

خعلی خوششون اومده بود که قدرت اسلام را جهانیان دیدن.

قدرت اسلام برای پاکستانی‌ها همیشه با سروصدای زیادی باید اعلام بشه. البته نه به بلندی قار و قور شکم خودشون و بچه‌هاشون. یخته کمتر!

ما هم کلی موشک ریختیم سر اسرائیل! از اون موشک خوب خوبا..! نه این موشک پیزوری‌های ته انباری که برای نورافشان کردن آسمون اسرائیل ریختیم سرشون و قبلش هم گفتیم که داریم می‌زنیم و شاید گرای اون‌ها را هم دادیم و پشتش نوشتیم که چه چوری می‌شه زد.

نع..!

موشک‌هایی که زدیم از اون جنس خوبا بود، به قرار هر کدوم... چیز...

موشک خوبا هر کدومش چنده؟

مث آبودانیا می‌گیم: خدا چوغ تومن... یعنی خعلی !

زدیم وسط پادگان‌هاشون و یعنی پی پی کردیم به هیکلشون.

بعدش هم ملت ریختن توو خیابون که «اللـه اکبر»! چون ما هم مث پاکستانی‌ها قدرت اسلام رو به جهانیان نشون دادیم. البته، نه به اندازهٔ جمعیتی که پس از زدن استرالیا و رفتن به جام جهانی، توو خیابون‌ها ریختن. توو اون سال هم خعلی‌ها خوش‌حال بودن که قدرت اسلام را به جهانیان نشون دادیم، البته توو فوتبال!

البته خیال نکنین که ما فقط در موشک و فوتبال می‌تونیم قدرت اسلام را به جهانیان نشون بدیم. در خعلی حوزه‌ها ما همچی قدرتی داریم.

مثلا چی؟

مثلا...

تورم...

مثلا...

بی‌کاری...

مثلا...

فساد اداری...

مثلا...

معضل مسکن...

مثلا...

خعلی چیزا دیگه، از همین جور چیزا..!

حالا یک عده از همین جور آدم‌های وابسته به استکبار جهانی که یا فریب خوردن و دارن با عناصر استکبار همکاری می‌کنن که دعا می‌کنیم هدایت بشن، یا اگه خودشون نمی‌دونن که دارن آب به آسیاب استکبار می‌ریزن، امیدواریم بیدار بشن و در راه راست حرکت کنن...

چی؟ اون‌ها چی کار کردن؟

خو صبر کن! دارم می‌گم...

این‌ها می‌گن که اگه عناوین ما در حوزهٔ فساد اداری و قدرت خرید و درآمد سرانه و این جور چیزها، همه منفیه... اصن مهم نیست که منفیه. همین که جزو اولین کشورها در این زمینه‌ها هستیم، خودش کافیه.

راستی نگفتین هر کدوم از اون موشک‌ها چند چوغ تموم شده؟





دو سه شبه چشمام به دره

در پی تهدیدات اسرائیل به زدن ایران، ترانه‌های قدیمی در این باره در میان کاربران ایرانی طرفداران بسیاری یافته است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در میان این ترانه‌ها، ترانهٔ «دو، سه شبه چشمام به دره، خدا کنه خوابم نبره» با صدای مرضیه، در راس فهرست ترانه‌های پرطرفدار قرار گرفته است. به گزارش خبرنگار ما، این ترانه، بیشتر از همهٔ ترانه‌ها دانلود و شنیده شده است.

پس از این ترانه با فاصلهٔ زیاد، ترانهٔ ستار قرار می‌گیرد؛ «کاش بدونم از کدوم جاده می‌آی، تا بشینم لحظه‌ها به انتظار...» این ترانه هم طرفداران خاصی یافته است.

قالیباف: مجالس دنیا مواظب باشین!

در پی درخواست رئیس مجلس ایران برای ورود مجالس دنیا به مقابله با جنایات اسرائیل، بیانیهٔ دوم قالیباف منتشر شد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، قالیباف در بیانیهٔ دومش از مجالس دنیا خواست که تا چیزی از او می‌شنوند، شلوغ نکنند و برای خود خطر درست نکنند. او در این بیانیه افزود:

«من تا می گم به مسالهٔ مقابله با جنایات اسرائیل ورود کنین، همتون یهوکی شلوغ نکنین. برام خبر آوردن که چند نفر افتادن و دست و پاشون اوخ شده. یکی یکی برین و مقابله کنین. چرا شلوغ می‌کنین؟»

بنا به گزارش‌های واصله، مجالس دنیا از این که رئیس مجلس ما اینقذه به فکر آن‌هاست، تشکر کردند.

گورازش: واردات گندم باز هم به صفر رسید

واردات گندم مملکت در میان سوت و رقص و پایکوبی دوباره به صفر رسید و ما دوباره خودکفا شدیم.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، کارنشناسان اقتصادی ما به بررسی علل این خود «کف»ایی پرداختند. یکیشون (خیلی خوبه، همگی بگین ماشالله) از این کارنشناسان، علت این خودکفایی را واردات تا خرخره اعلام و تاکید کرد: «ببین این‌قذه از روسیه گندم خریدن، خب! که دارن بالا می‌آرن. حالا هم دیگه لازم نیست بخرن. می ره تا سال دیگه، تا اون وخت ما دیگه خودکفاییم.»

یکی دیگر از این کارنشناسان که زیر پلهٔ پایین دفتر مجله، قهوه و خنزل پنزل خوراکی می‌فروشد، اعتقاد دیگری دارد. به عقیدهٔ او «ببین مث همین دلهٔ من، خب! خودش هی کف می‌کنه می‌زنه بالا. بعد چی می‌شه؟ آتیششو کم می‌کنم یخته یخته می‌زنه پایین و می‌ره تا چی؟ کف بعدی! این می‌شه که می‌شه خودکفایی.»

کارنشناس بعدی، در حوزهٔ ادبیات کوچه بازی تبحر دارد (بابا همین اسنپی دروازه غاریه اس که شده وبال گردن ما به عنوان خبرنگار افتخاری، به همه هم می‌گه لاشی) او معتقد است که این فقط لفظ کوچه و خیابانی است که وارد مطبوعات و رسانه‌ها شده است: «ببین لاشی! این خودکفایی یعنی چی؟ یعنی خود + کف+ آیی، خودش کَفِش می‌آد... بفهمستی!»

خبرنگار ما گفت: «دیگه خفه!»

او ادامه داد: «عه! چقذه تو فکرت خرابه... دارم می‌گم این‌ها اینقذه تبلیغ می‌کنن و شلوغش می‌کنن، بگو خب؟ کف می‌کنن. بفهمستی؟ اون موقع خودکفا می‌شن تا خرخره، کف خالی... صبر کن دارم حرف می‌زنم...»

خبرنگار ما تاکید کرد: «نمی‌خواد دیگه زر زر کنی... خودش کَفِش می‌آد!»

در پایان همهٔ کارنشناسان ما متفق القول شدند که «گل همین پنج روز و شَش باشد... این صفحه پر ز خَش باشد.»



گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

- سلام استاد..!

• سلام و زهر مار، این دفعه خبری از مصاحبه نیست. یونجه‌ات را بردار و بزن به چاک!

- عه..! استاد چرا همچی می‌کنی؟

• من خرم، قبول! اما دیگه اینقده خر نیستم که سر از این بلبشوی خربازی چند معادله چند مجهولی دربیارم.

- خب استاد همین معادله را توضیح بدین که چقدر پیچیده است که سر در نمی‌آرین...

• اولین معادله اینه که توی خیر شکمت اشرف مخلوقات، چرا از منِ خر سئوال می‌کنی؟

- باز برگشتیم سر خونهٔ اول... استاد بنده بارها و بارها قبول کردم و حالا هم سند شیش دونگ می‌ذارم پشت حرفم که آدمیزاد از خر خرتره..! خوب شد؟

• نه خیر، خوب نشد. من توو همین طویله هم دارم زجر می‌کشم. حوصلهٔ رفتن به طویلهٔ وزارت اطلاعات را ندارم.

- اوین طویله نداره، پارکینگ ماشین و وسایل موتوری داره.

• ها..! معلومم شد. تو از کجا می‌دونی نسناس؟ از همون اولش فهمیدم آدم این‌هایی...

- بابا از بچه‌های خودمون شنیدم که افتادن اون توو.

• پس این وری هستی و می‌خوای منو ستاره‌دار کنی...





- شما که دانشجو نیستی.

• استاد که هستم. اگه نیستم، پس چرا همه‌اش می‌گی استاد، استاد؟

- ای خدا..! حالا دیگه باید ادبیات فارسی را هم توضیح بدم.

• نمی‌خواد ادبیات فارسی به من حالی کنی، من به اون بابای از خر خرتر هم درس فارسی می‌دم. برو رد کارت..!

- استاد ترا خدا به من بگو آخرش چطوری می‌شه؟ غزه... لبنان... حالا ایران...

• ده آخه بی‌پدر مگه قبلا چطوری بود؟ همیشه همین به قول خودتون خربازی و به قول خودم آدم‌بازی بوده که بوده. آخه کی سرتون رو پایین انداختین و زندگیتونو کردین؟

- خب استاد! بگو چی شده. به من لطف کن و بگو چی شده...

• هیچی شامورتی بازی! تا حالا نبوده؟ بوده یا نبوده؟

- چرا به خدا همین بوده...

• این طرف یه عده بساط زدن، اون طرف هم اون ننه قحبه...

- استاد خواهش می‌کنم، قابل انتشار صحبت کنین...

• برو گمشو بینیم بابا... تو هم با این یونجه‌هات... قابل انتشار صحبت کنین! غیر قابل انتشار عمل می‌کنین، ما هم باید زبونی قابل انتشارش کنیم. قابل انتشار رفتار کنین، تا من هم قابل انتشار حرف بزنم.

- استاد این شغل ماست.

• برو شغلت رو عوض کن! مگه نیستن این خانوم‌هایی که توو شبکه‌های اجتماعی، هی عن و گه می‌پیچن توو پنیر پیتزا، به عنوان غذای جدید معرفی می‌کنن. تو هم برو از همین کارا بکن!

- به خدا راست می‌گی. گشنه‌ام بود، رفتم جستجو کردم از همین غذاها پیدا کردم و درست کردم و خوردم. تا صبح داشتم از معده درد به خودم می‌پیچیدم. آخرش کلی سبزی خوردم....

• ها به همین یونجه‌های من ناخونک زدی. دیدم این دفعه کم شده...

- ما یونجه نمی‌خوریم، استاد!

• ها... مال همینه که عقلت کمه. آخه کدوم احمقی، پیازچه و سیر و شنبلیله و کرفس و کاهو و تربچه را با هم می‌خوره...

- استاد به خدا من دیگه کم آوردم...

• ها گریه می‌کنی که دل من بسوزه... نه خیر! نمی‌سوزه..! می‌خوای بگم از سیاست‌ها و رفتار شما آدمیزاد دو پا، کجام می‌سوزه؟

- نه استاد غیر قابل انتشاره..!

• که غیر قابل انتشاره..؟ اصن می‌دونی چیه؟ وجود شما نوع بشر غیر قابل انتشاره...

- اسرائیل گفته می‌خواد به ایران حمله کنه.

• از سگی که زیاد پارس می‌کنه، نترس!

- خدا خیرت بده، بلاخره یه چیزی گفتی...

• اگه گذاشته بودی غیر قابل انتشار حرف بزنم، خعلی چیزا می‌گفتم. حالا برو گمشو، بذار این علف‌های خشک رو به سق بزنم که این دیوث می‌ریزه جلوی ما...

- استاد، علف خشک نخور! حرص هم خوردی برات خوب نیست. بیا همین یونجه‌ها را بریزم توو آخورت...

• بریز و بعد برو گمشو!

- چشم..! فعلا خدافز..!

• فعلا نه، برای همیشه خدافز..!

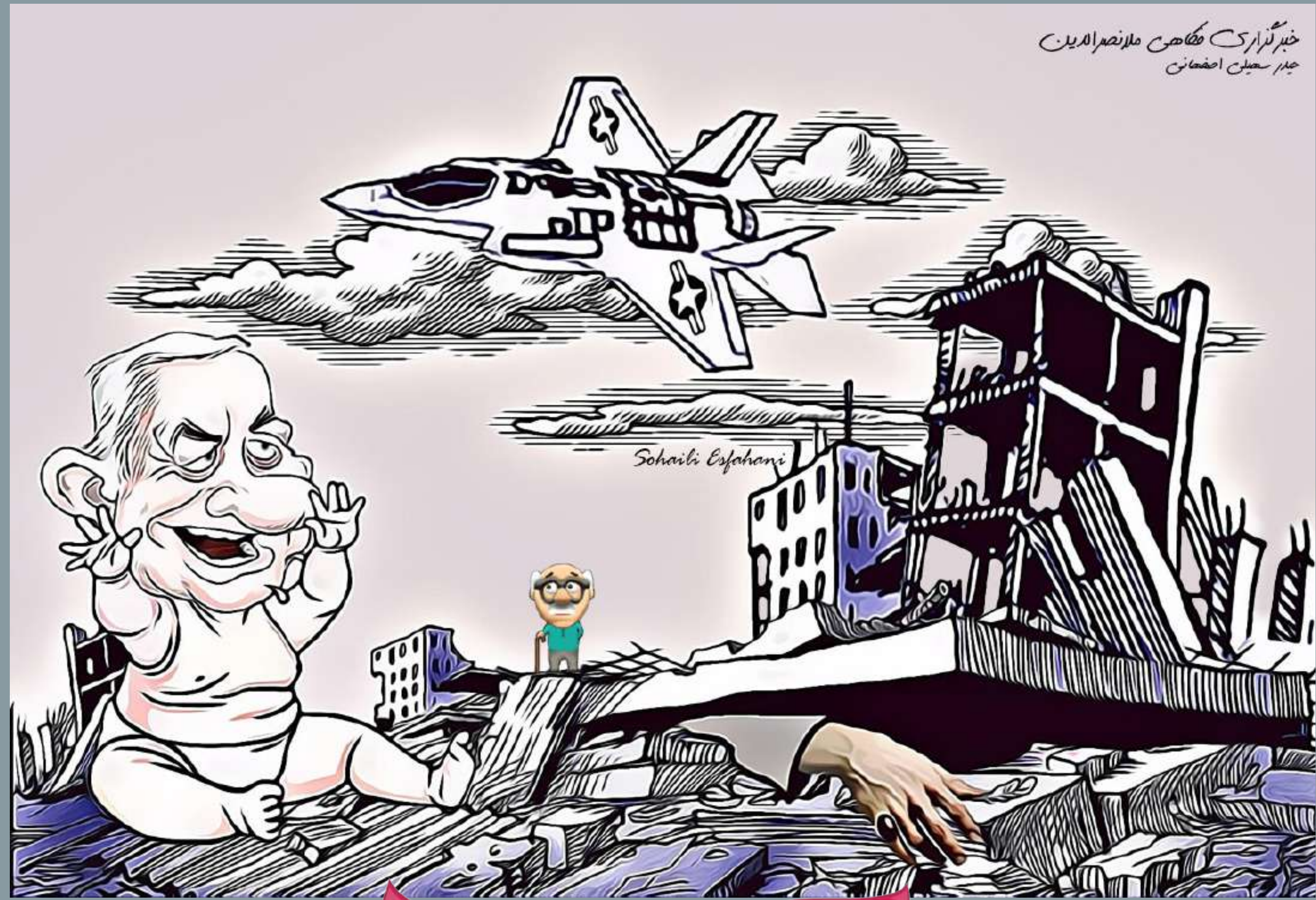
- حالا ببینیم چی می‌شه.

عبود و جاسم

- موگوم جاسم! هی جاسم..! باز که خوابی؟
• من خوابم؟ شوخی می‌فرمایین؟ از دست تو... عه؟ این چنه پوشیدی؟
- لباس سبز کم رنگ...
• مسخره کردی؟ ای که زنونه اس؟
- نه خیر! پیرزنونه اس... مانه ننه سکینه اس...
• خو واسه چی تنت کردی؟
- شبیه لباس نیروی انتظامیه...
• خو حالا واسه چی، خواستی مث نیروی انتظامی لباس بپوشی؟
- هفتهٔ نیروی انتظامیه، نه... مگه خبر نداری؟
• خودشون خبر ندارن، بعد من خبر داشته باشم؟
- نبایز به قشر زحمتکش نیروی انتظامی بی‌توجهی کرد.
• اون هم با پوشیدن پیرن ننه سکینه... سال پیش یادت رفت که جاموسمونو دزدیدن؟ چی شد؟ کو جاموس؟ قبلا اقلا می‌پرسیدن به کی شک داری، حالا همون هم نمی‌پرسن. یه شکایت می‌دن دستت، یه شکایت هم می‌دن دست دزده برای اعادهٔ حیثیت.
- والله ما که توو این محل فقط یه دزد جاموس داریم که اون هم هفتهٔ بعد از دزدی مجلس روضه گذاشت و به همه قیمهٔ امام حسین داد.
• گوشتش چی بود؟
- جاموس..!
• گوشت دزدی را داد نذری..؟
- نه بابا..! بیشترشو فروخت، فقط چند کیلوی ناقابل از اضافات گوشت قربونی را ریخت توو دیگ... بقیه‌اش رو برد شادگان فروخت. حسونی گفت. یادت رفت؟
• فک کردی چرا همه‌اش زیر این نخل خوابیدم، واسه خاطر بزرگداشت نیروی انتظامی...
- اون روز سر مرز سردارشون اومد بدرقهٔ زوار امام حسین...
• واسه استقبالشون هم اومد، پیام هم داد از میزبانی عراقی‌ها تشکر کرد. بعد پلیس رو ول کرده به امان الله..!
- ما هم اشتباه کردیم. سردار رادان با اون عزمتش اومد لب مرز، ما که لب مرز هستیم نرفتیم پیاده‌روی اربعین.
• همین یه کارمون مونده..!
- خو واسه چی؟
• تا کل جاموسانمونو ببرن، بعد یخته‌اش رو بدن نذری، بریزن توو شیکم مردم، به نام امام حسین.
- حالمو بد کردی... منو بگو دارم براشون بزرگداشت می‌گیرم. الان می‌رم پیرن ننه سکینه رو می‌ذارم سر جاش.
• تو هم مسخره‌ای، والله! این پیرن که فقط زمینه‌اش سبز کم رنگه، روش گل گل قرمز و صورتیه. این چه ربطی به لباس پلیس داره؟
- برم بذارم سر جاش، وای اگه ننه سکینه بفهمه..!
• با این بوی سیگار اشنو ویژه گازوئیلی که می‌کشی، می‌خوای نفهمه؟
- ای بابا..! حالا کلی تف و لعنت می‌کنه. برم برم..! برم بذارم سر جاش..!
• اُزکل..! تازه خوابم برده بود... بگیرم بخوابم.







کارتون های مُلانصرالدین







نامه‌های جنجالی

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر نخست وزیر اسرائیل یعنی بنیامین نتانیاهو بخواهد برای مقام‌های ایرانی نامه‌ای بنویسد، چه خواهد نوشت؟

نامه می‌دم جواب نمی‌دی، چرا نیّر؟

یه ماه صبر کردم که جواب نامه‌تون بیاد، عوضش موشک فرستادین و گفتین پیام ما روی موشک نوشته...

عه! این جوریاس؟

به خدای احد و واحد که خودتون کردین توو پاچهٔ ما، بلایی سرتون بیارم که توو تاریخ بنویسن که بی‌بی نتانیا این کار رو با نوع ایرانی کرد.

یعنی حالم ازتون به هم می‌خوره! حالم از هر چی ایرانیه، به هم می‌خوره! حتی حالم از همین فرشگردی‌ها به هم می‌خوره که با این پیشنهادهای تخمکیشون تا حالا صد بار کار دستم دادن. معلوم نیست که پدراشون این‌ها را بردن لس آنجلس، جز شکم و زیر شکم، چی یاد این گوساله‌ها دادن. حتی فارسیشون به درد عمه‌شون می‌خوره.

از اون‌ها بدتر، این اعضای مجاهدین خلق قرمساق، یه مشت پیر و پاتال، هر چی از ایران بلدن مال شصت سال پیشه. یا اون گیس بریده، اسمش رو گذاشته مسیح... مسیح می‌دونی یعنی چی؟ یعنی همون مشخای خودمون که خیر شکمش قراره ظهور کنه و بیاد گناه‌های ما را بشوره... این گیس بریده که باید با کارد گناه‌هاشو از رو تنش بکنه، اومده شده واسه ما مشخا..!

چیکارم دارین؟ ای خدااااااا... چی کارم دارین؟ چی از جون من و زن و بچه‌ام می‌خواین؟ چی می‌خواین از جونم؟ هم شما ایرانی‌های داخل، هم شما دیوث‌های خارج... هر جا هستین لنگهٔ هم هستین.

صد دفعه به پای اون بی‌پدری که افسار منو از آمریکا دست گرفته، افتادم که یه گیری بدیم به پوتین که کشید به این جنگ توو اوکراین. حالا سر این جنگ، حتی تماس‌های منو جواب نمی‌ده. یکی نیست بهش بگه آخه بی‌پدر و مادر، پوتین به ایرانی‌ها یاد داده موشک ۱۴ ماخی بسازن. یعنی زیر و بم این گنبد کوفتی ما رو به ایرانی‌ها یاد داده.

فک کن! به ایرانی جماعت چیز یاد داده... اون هم به این ایرانی‌ها که به شیطون چیز یاد می‌دن...

موشک‌هاشون که اومد، نیشم باز بود که الانه سیستم‌های گنبد آهنین، نشد سیستم فلاخن داوود، نشد این کوفتی آخری موشک‌های سام، بالاخره یکیشون این موشک‌ها را می‌زنه.

چی شد؟

تپ تپ تپ... افتادن وسط زندگیمون، بعدش یه موشک سام شلیک شد توو آسمون، به حکم شیشکی!

هنوز نیشم خشک نشده بود، مردک از آمریکا تماس گرفته، تاریخچهٔ منو از بدو کودکی تا الان که به قول خودش شدم یه شتر دو کوهان احمق به رخم کشیده.

چی بگم؟

هر چی گفت، گفتم حق با شماست قربان!

ضاحیه را کاملا صاف کردم. سید حسن رو کشتم و حالا افسرم اومده با نیش باز که صفی‌الدینشون رو هم کشتیم. یعنی فقط با تیپایی تا دم در مشایعتش کردم.

به خدای احد و واحد که عمرا بهش اعتقاد پیدا کنم، تمام ایران رو صاف می‌کنم عین ضاحیه... بعد تووش تربچه می‌کارم. بعد صادر می‌کنم به کل دنیا که مردم بلنبونن و بگن به به، عجب تربچه‌ایه..!

حالا ببینین!

شما تا منو پشت میله‌های زندان نندازین، ول نمی‌کنین...

توو مذاکرات محرمانه می‌گین: «اگه نتانیاهو به زندان بیفته، ما دیگه مشکلی نداریم.»

یعنی یه جو انصاف ندارین که یک پدر دردکشیده رو که بعد از عمری سگ دو زدن و جلوی هر کس و ناکس دولا و راس شدن، حالا می‌خواد عشق و حال کنه، بزرگ شدن بچه‌هاش رو ببینه که عین یابو علفی فقط می‌خورن و می‌خوابن، یا با این زن لب شتریش بره این ور و اون ور، می‌خواین... چی؟

رشوه گرفتم که گرفتم!

به تو چه بد ایرانی!

از تو گرفتم؟ از این قرمساق‌ها هر چی بگیری کم گرفتی... عوض این رشوه‌ها، عین قاطر براشون کار کردم.

الان نشستم و حساب کتاب می‌کنم که تاسیسات هسته‌ایتون رو بزنم، بایدن تماس می‌گیره که «نع! از بالا تماس گرفتن که بش بگو نزنه.» تاسیسات نفتیتون رو بزنم، باز پیرمرد احمق تماس می‌گیره یا پیام می‌رفسه که «نع! اربابا قبول ندارن...»

آخه هافهافو، تو که بعضی وخت‌ها اسم خودت هم یادت می‌ره، چطو حواست واسه کارای من یهوکی جمع می‌شه؟ یا شدی ضبط صوت آقایون، برات توو اون دفتر گلی گلی که زنت برات خریده، می‌نویسن که چی حوالهٔ من بدبخت کنی؟

می‌زنم! حالا ببینین... یعنی جوری بزنم که شل و پل شین...

من زندان نمی‌رم... نمی‌رررررم که نمی‌رم...

چی شد؟

نمی‌رم..!





کارتون های خارجی





کارتون های خارجی



گوز آرش: نتانیاهو می‌گوید ما فقط گیر یه اسم بودیم..!

سرانجام نتانیاهو علت شکست‌های متعدد خودش را در جبهه‌های غزه و لبنان را فهمید: فقط یک اسم!

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، او با کمال تاسف دریافته است که اگر از همان اول یک اسم خوب برای رشته عملیات پشت سر همش پیدا می‌کرد، «اینقذه تِر نمی‌زد!»

حالا هم اسمش را پیدا کرده: «نبرد قیامت..!»

یکی از کارنشناسان در این باره به خبرنگارمان گفت: «اولا این اسم برای جنگیدن با ایران خعلی خوبه، چون خعلی آخوندیه! بعد هم خعلی شبیه فیلم‌های دهۀ ۱۹۶۰ و هیجان‌انگیزه. من ازش خوشم می‌آد.»

یکی دیگر از کارنشناسان به خبرنگار ما گفت: «هی لاشی پول چاییتو ندادی..!»

خبرنگار ما گفت: «اولا لاشی باباته، بعدش هم حتما همه می‌باس می‌فهمیدن من بدبخت اومدم دارم با یه قهوه‌چی مصاحبه می‌کنم؟»

کارشناس بعدی هم به خبرنگار ما گفت: «چی می‌دونم والله! من اسم دخترمو گذاشتم مائده، این هم بذاره قیامت... قامت، قداره... به من چه؟»

خبرنگار ما افزود: «خو این لاشی‌ها راس می‌گن دیگه، به ما چه؟ اصلا بذاره پریچه!»

لابد فهمیدین از بدبختی کی‌رو فرستادیم برای تهیۀ گزارش یا همون گوز آرش این شماره؟

ارتش سودان: واسه چی به ما توجهی نمی‌کنین؟

ارتش سودان و نیروهای واکنش سریع که چند وختیه افتادن به جون هم، با صدور بیانیۀ مشترکی آغاز مجدد جنگ را در خارطوم پایتخت این کشور آغاز کردند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، دو طرف علت توافق برای از سر گرفتن جنگ داخلی را بی‌توجهی کامل رسانه‌های و محافل سیاسی جهان به آن‌ها اعلام کردند.

عبدالفتاح البرهان، رئیس دولت نظامی سودان در این باره به خبرنگار ما گفت: «بی‌توجهی به ما هزینۀ سنگینی روی دست جامعۀ جهانی می‌ذاره. مثلا الانه ما حتی جزو خبرهای سوم و چهارم هم نیستیم. خبر آخری قبل از آب و هوا به جنگ سودان اختصاص داره. این خعلی بی‌انصافیه. خودتون خجالت نمی‌کشین که پایتخت یک کشور درگیر جنگ بین نیروهای ارتششه، بعد هیچ کی حتی خبرش را هم منتشر نمی‌کنه؟ همه‌اش غزه، لبنان، ایران...»

خبرنگار ما به او گفت: «خو واسه چی، یه موشک پوشک نمی‌ندازین توو اسرائیل تا قشنگ برین صدر خبرهای دنیا... اقلندش می‌رین کنار حوثی‌ها...»

برهان پاسخ داد: «نداریم که..!»

بایدن: از یه جایی به اسم اسرائیل حمایت می‌کنم.

بایدن در حالی از اسرائیل اعلام حمایت کرده است که عمرا بتواند آن را روی نقشه نشان دهد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، معضل نقشه‌خوانی فقط مختص بایدن با آن حواس گیج و کج و کوله ندارد. امروزه، بیشتر مسئولان آمریکا نمی‌توانند کشورهای دیگر را روی نقشه نشان دهند.

بعضی از آن‌ها مثل بایدن هستند: «بایدن جون؟ اسرائیل کجاست که تو ازش حمایت می‌کنی؟»

- همین طرف‌ها بود، شاید نزدیک ژاپن...

– «خب عجقم! ژاپن کجاست؟»

- «اون پشته!»

– چی چی می‌خوره؟ ها ببشقین!

غیر از بایدن، حتما یادتان می‌آید که بوش پسر نتوانست کوبا را روی نقشه نشان دهد؟ باید به شما خبر بدهم که او اضافه بر آمریکا، اخیرا توانسته که کانادا را هم روی نقشه نشان دهد.

انگلیس چطور؟

ای بابا! چقذه شما پر توقعید. تا همین جاش هم خوبه دیگه!



سال گذشت و باز شد هفته انتظامی
دست بزنیم، شادی کنیم، سکه بدیم امامی

پلیس سبز غائله، اومده بی‌مجادله
امن کنه، صفا بده مردم هفت سر عائله
خلافکارا شادی کنن، دزدها برن بازی کنن
پلیس بره جشن بگیره هفتهٔ پشمِ خامی

سال گذشت و باز شد هفته انتظامی
دست بزنیم، شادی کنیم، سکه بدیم امامی

پلیس که دور دور می‌زنه، نذری‌ها رو قُر می‌زنه
دزده وله توو خونه‌ها، دار و ندار مردمو بُر می‌زنه
خیابون‌ها پر شده از خلافکارا، عشق می‌کنن از این کارا
قیژ می‌کشن، لایی می‌رن، توو این پر ازدحامی

سال گذشت و باز شد هفته انتظامی
دست بزنیم، شادی کنیم، سکه بدیم امامی

شکایت‌ها سر زده تا هفت آسمون
آخر کار، پناه ما، خدای ناز و مهربون
دزد رها، شاه شده، هار شده، صاحب صد راه شده
خلافکارا زرنگ شدن، حال می‌کنه حرامی

سال گذشت و باز شد هفته انتظامی
دست بزنیم، شادی کنیم، سکه بدیم امامی



اشعرالشعرای یخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)

MollaNasroddin Satire Magazine 71

